

توصیف جرم

غلامرضا کامیار^۱

چکیده:

توصیف جرم و تبیین قواعد مربوط به آن یکی از مؤلفه‌های آیین دادرسی کیفری توسعه یافته است که حکایت از عمق توجه واضعان قانون به حدود حقوق و آزادی اشخاص و متهمین دارد.

متأسفانه قوانین ما در این رابطه صریح و روشن نیست و جای دارد مجاهدت‌های علمی لازم برای تشریح و تحلیل موضوع صورت پذیرد تا به این ترتیب طریق تکامل آیین دادرسی کیفری هموارتر گردد.

در مقاله حاضر تلاش شده است با بهره‌گیری از عقاید علماء حقوق و رویه قضایی و تعمق در اصول و مبانی و قوانین مرتبط، ابعاد مختلف موضوع مورد بحث و بررسی قرار گیرد. و مطالب به شرح ذیل بیان شود:

واژگان کلیدی: توصیف جرم، بازپرس، دادستان دادرسی، تحقیق، مدعی

خصوصی، امر مختوم کیفری

– مقدمه

الف) تعاریف و مبانی موضوع توصیف جرم

ب) افعال مرتکب و توصیف جرم

ج) نقش مدعی خصوصی در توصیف جرم

د) نقش بازپرس و دادستان در توصیف جرم

۱. وکیل پایه یک دادگستری و مدرس دانشگاه.

ه) نقش دادگاه در توصیف جرم
 و) توصیف جرم و اعتبار امر مختوم کیفری
 - نتیجه

مقدمه

دادگرانی که عهده‌دار سزادهی بزه‌کاران و کیفر مجرمان هستند، قانون را معیار سنجش اعمال خوب و بد قرار می‌دهند و برآنند تا از میان انبوهی از اوامر و نواهی قانونگذار مصدر حکمی گردند که عدالت بر پا گردد و انصاف حاکم شود. وصول به این مقصود دشوار است و رهروی می‌طلبد که مسلح به دو سلاح علم و عدل باشد.

می‌توان با تکیه بر این سلاح از حیرت و تردید، رهایی یافت و فرشته عدالت را خشنود ساخت. تلاش برای کشف واقعیت و وصول به حقیقت بدون آگاهی از مبانی احکام و اصول حاکم بر تفسیر قوانین بی‌ثمر خواهد بود، خاصه آنکه روابط پیچیده اشخاص و فنون جدیدی که برای ارتکاب جرم مورد استفاده قرار می‌گیرد، بینش مضاعفی را می‌طلبد و نیاز به غور و تأمل را دو چندان می‌سازد.

به هر حال آن کس که پای بر عرصه نقض قانون می‌نهد، گاه مرتکب عمل واحدی می‌شود که واجد عنوان واحد کیفری است و گاهی دیگر عمل واحدی است که می‌توان نام‌های متفاوتی بر آن نهاد و مرتکب آن را «مجرم چند وجهی» نامید و البته در برخی موارد نیز مجموعه‌ای از اعمال مجرمانه عنوان واحدی به خود گرفته و جرم واحدی را تشکیل می‌دهد.

در عمل، دادرسان کیفری، هنرمندانه واقعه را بر قاعده تطبیق داده و می‌کوشند لباس مجازات بر قامت برهنه فعل واقع شده بپوشند و یا بر آزادی متهم مهر تأیید بزنند، لیکن این سخن باقی می‌ماند که آیا موضوع، متعاقب این انطباق مشمول امر مختومه می‌گردد؟ آیا نمی‌توان تحت عنوان دیگری مرتکب همان عمل را تحت تعقیب و مجازات قرار داد؟ آیا دادرسان در توصیف جرم، چون حاکمان مختارند؟ آیا برای شکات و قضات تحقیق نقشی در نظر گرفته شده است؟ و دیگر اینکه طبع جرایم عمومی و خصوصی تا چه حد بر این موضوع اثر گذارده است؟

بی‌تردید زوایای تاریکی وجود دارد که باید با چراغ عقل و عدل آن را روشن ساخت. با تبیین عقاید متفاوت می‌توان طریقی را برگزید که ضامن حفظ عدالت و تأمین حقوق فردی و اجتماعی باشد. نباید آزادی انسان‌ها در انبوهی از قوانین متراکم گم شود.

الف) تعاریف و مبانی موضوع توصیف جرم

جرم شناختن یک عمل، وسیله‌ای برای حفظ ارزش‌های انحصاری جامعه است. آنگاه که سایر ضمانت اجراها همچون ضمانت اجر اخلاقی و مدنی از حفظ یک ارزش ناتوان ماندند، از قوی‌ترین ضمانت اجرای موجود یعنی ضمانت اجرای کیفری استمداد می‌شود. به این ترتیب جرم عملی است که سبب نقض ارزش‌های اجتماعی گردیده و وقوع آن موجب بی‌نظمی در جامعه می‌گردد. بنابراین باید بین مطالبات و خواسته‌های مردم از یک سو و جرم شناختن اعمال از سوی دیگر ارتباط وجود داشته باشد. حفظ حقوق فردی ایجاب می‌کند جرایم و مجازات به صراحت نوشته و به اطلاع مردم برسد. ماده ۲ قانون مجازات اسلامی در این زمینه بیان می‌دارد:

«هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب

می‌شود».

این تعریف گرچه به ظاهر گویا و رسا است لیکن در گستره جرایم و انبوه قوانین کیفری و رفتار متفاوت مجرمان، تطبیق عمل با حکم دشوار می‌شود. شاید تصور شود با شناخت ارکان متشکله هر جرم می‌توان آن را از سایر جرایم باز شناخت، این اندیشه صواب سیره علمای حقوق و دادرسان محاکم در شناخت جرایم و مآلاً مجازات‌ها است لیکن در برخی موارد قرابت عناوین مجرمانه به حدی است که مرزهای وحدت نظر را در هم می‌ریزد و باب مناقشه را می‌گشاید. در اینجا مسأله تشخیص عمل و مرجع آن مطرح می‌گردد. «توصیف جرم» فرایندی است که در نتیجه آن عنوان واقعی عمل مجرمانه چند وجهی شناسایی می‌شود. مرجع شناخت آثار چنین شناسایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، همان‌گونه که طیب حاذق «تشخیص» را مقدمه درمان دانسته و اهمیتی برابر برای آن قائل است، دادرس نیز به عنوان حافظ قانون و آزادی، باید چنین احتیاطی را در تشخیص صورت داده و با تعمق در قواعد و اصولی همچون: «اعتبار امر مختومه» و «توصیف

جرایم» میزان دخالت دادستان و شاکی را در تعیین عنوان مجرمانه و نوع عمل ارتكابی، تشخیص و بر این پایه تصمیم‌گیری کند.

ب) افعال مرتکب و توصیف جرم

رفتار مجرمانه همواره از عمل واحد ممنوعه تشکیل نمی‌شود، برخی از جرایم مجموعه‌ای از چند جرم مرتبط با یکدیگرند که اجتماع آنها جرم معینی را تشکیل می‌دهد. تحقیق بزه «زنا» مستلزم برقراری «رابطه نامشروع» است که طبعاً بدون چنین تماس غیرقانونی وقوع این جرم امکان‌پذیر نیست. بزه «قتل عمدی» اغلب با ورود صدمه جسمی ملازمه دارد، صدماتی که بدون حدوث قتل موجب تعلق «دیه یا ارش» است. بزه «سرقت تعزیری» از منازل، مستلزم «ورود به عنف» به منزل دیگری است. در این گونه موارد تعیین مجازات‌های متفاوت نادرست است، زیرا انجام برخی از این جرایم مقدمه ضروری جرم دیگر است، به نحوی که بدون گذر از جرم اول نمی‌توان به جرم ثانوی دست یافت. البته چنین پیوستگی در برخی از جرایم کم‌رنگ‌تر است، بزهکاری که برای قاچاق آثار تاریخی مبادرت به تخریب و سرقت اثر تاریخی می‌ورزد، کلاهبرداری که برای بردن مال مردم اقدام به جعل سند می‌کند، مرتکب جرایم متعددی می‌شود که برای هر یک مجازات مستقلی تعیین شده است.

شاید گفته شود در این جرایم قصد نهایی «قاچاق اشیاء عتیقه» و «کلاهبرداری» بوده است و براین مبنا تعیین چند مجازات متفاوت موجه نیست. نباید فریفته چنین استدلالی شد، انگیزه و غایت انجام فعل سبب اباحه اعمال ممنوعه نمی‌گردد، ضمن اینکه جرم اولی مقدمه ضروری جرایم ثانویه نمی‌باشد.^۱ بدی اعمال فردی که به منظور قاچاق اشیاء عتیقه

۱. ماده ۲ از مواد الحاقیه به قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۰ بیان می‌داشت: «اگر شخصی مرتکب چندین عمل شده که هر یک از آنها مطابق قانون جرم باشد محکمه برای هر یک از آن اعمال حکم مجازات علی‌حده صادر خواهد کرد ولو اینکه مجموع آن اعمال به موجب قانون جرم خاصی شناخته شده یا بعضی از آنها مقدمه جرم دیگری باشد. در صورتی که فردا فرد اعمال ارتكابی جرم بوده بدون اینکه مجموع آنها در قانون عنوان جرم خاصی داشته باشد محکمه باید برای هر یک از آن اعمال جرم بوده و مجموع آنها نیز در قانون عنوان جرم خاصی داشته باشد محکمه باید برای هر یک از آن اعمال مجازات علی‌حده تعیین کرده و برای مجموع نیز مجازات قانونی را مورد حکم قرار دهد. در هر یک از موارد فوق فقط مجازات اشد به موقع اجرا گذاشته می‌شود.»

«اگر جرائم ارتكابی بعضی مقدمه دیگری باشد یا از لوازم آن به شمار آید و مجموع آنها نیز عنوان

اقدام به تخریب و سرقت آثار تاریخی می‌کند، بدتر از عمل فردی است که صرفاً عملیات قاچاق را انجام می‌دهد. علاوه بر این، استصحاب جرم سابق و ابقای حکم مجازات مانع چشم‌پوشی از سزای اعمال مرتکب است.

ارتکاب فعل واحد که مشمول دو یا چند عنوان مجرمانه است، شکل دیگری از موضوع توصیف جرم است که در این حالت مرتکب تحت سیطره چند عنوان مجرمانه قرار می‌گیرد. آن کس که در تپه‌های باستانی به کندوکاو می‌پردازد و در اندیشه یافتن شیء عتیقه است، از منظر قانون مشمول عناوین تجاوز به اراضی و تپه‌ها و اماکن تاریخی (موضوع ماده ۵۶۳ قانون مجازات اسلامی)^۱ و حفاری غیرمجاز (موضوع ماده ۵۶۲ قانون مجازات اسلامی)^۲ است. نمی‌توان گفت چون مرتکب جرم دو فرمان متفاوت قانونی را نقض کرده، سزاوار دو مجازات است، شاید گفته شود سیاست سرکوبگر جزایی و نفع اجتماع، اقتضای دو

جزایی خاصی داشته باشد، تعدد معنوی بوده و مجازات جرمی داده می‌شود که جزای آن اشد است. ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته در جرایم قابل تعزیر هرگاه فعل واحد دارای عناوین متعدد باشد مجازات جرمی داده می‌شود که مجازات آن اشد است، لذا در مورد اتهام فروش اسلحه غیرمجاز چون خرید، حمل و نگهداری از مقدمات و لوازم فروش آن به شمار می‌رود فعل واحد بوده و از مصادیق ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی است» نظریه شماره ۷/۲۰۱۴ مورخه ۱۳۷۲/۴/۲ اداره حقوقی قوه قضاییه به نقل از شهری، غلامرضا و ستوده جهرمی، سروش، **نظرات اداره حقوق قوه قضاییه در زمینه مسائل کیفری**، جلد دوم، صفحه ۵۰۳.

«سرقت مقداری فشننگ یک جرم به شمار می‌رود، زیرا وقوع سرقت بدون اراده متهم مستلزم قاچاق نیز بوده (مانند اخفاء مال و شکستن قفل و خراب نمودن دیوار و سایر عملیاتی که در ارتکاب سرقت واقع می‌شود) و این گونه جرایم قانوناً جرم جداگانه به شمار نمی‌رود...» حکم شماره ۳۲۶۳ - ۱۹/۹/۲۰ شعبه ۸۳۹۵ - ۱۷/۳/۲۰ شعبه ۵ رویه قضایی متین - ص ۹۱.

۱. ماده ۵۶۳ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: هرکس به اراضی و تپه‌ها و اماکن تاریخی و مذهبی که به ثبت آثار ملی رسیده و مالک خصوصی نداشته باشد تجاوز کند به شش ماه تا دو سال حبس محکوم می‌شود مشروط بر آنکه سازمان میراث فرهنگی کشور قبلاً حدود مشخصات این قبیل اماکن و مناطق را در محل تعیین و علامت‌گذاری کرده باشد.

۲. ماده ۵۶۲ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: هرگونه حفاری و کاوش به قصد به دست آوردن اموال تاریخی - فرهنگی ممنوع بوده و مرتکب به حبس از شش ماه تا سه سال و ضبط اشیاء مکشوفه به نفع سازمان میراث فرهنگی کشور و آلات و ادوات حفاری به نفع دولت محکوم می‌شود. چنانچه حفاری در اماکن و محوطه‌های تاریخی که در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است یا در بقاع متبرکه و اماکن مذهبی صورت گیرد علاوه بر ضبط اشیاء مکشوفه و آلات و ادوات حفاری مرتکب به حداکثر مجازات مقرر محکوم می‌شود.

مجازات را دارد؛ چنین مبنایی قابل پذیرش نیست، مرتکب بیش از یک فعل انجام نداده است و طبعاً در قبال فعل واحد به مجازات واحد محکوم می‌شود.^۱ ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی در همین راستا بیان می‌دارد: «در جرایم قابل تعزیر هرگاه فعل واحد دارای عناوین متعدد جرم باشد، مجازات جرمی داده می‌شود که مجازات آن اشد است.»

این ماده نوع خاصی از جرایم را موضوع حکم قرار داده است. در خصوص سایر جرایم تبصره ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «حکم تعدد جرم در حدود و قصاص و دیات همان است که در ابواب مربوطه ذکر شده است.» اگرچه بنابر اصل عدم تداخل، در این گونه موارد قاعده جمع مجازات‌ها متبع و موجه است لیکن در برخی موارد، تعیین مجازات واحد قابل دفاع است.

زناکار محصنی که با محارم خود زنا می‌کند مشمول دو عنوان متفاوت زنا با محارم و زنا محصنه است. در این حالت تعیین مجازات زنا با محارم (قتل) کفایت می‌کند.^۲

ج (نقش مدعی خصوصی در توصیف جرم

خواهان، در دعاوی حقوقی، خواسته خویش را معین می‌کند و دادرس نیز دادرسی را در محدوده معین شده ادامه می‌دهد. عدول از خواسته جایز نیست^۳ و این به آن معنا است که

۱. برای یک جرم نمی‌توان بیش از یک مجازات تعیین نمود، اما اقدام مراجع اجرایی نافی صلاحیت دادگاه‌های قانونی نیست. (نظریه شماره ۷/۱۰۵۹ مورخه ۱۳۶۸/۶/۲ اداره حقوقی قوه قضاییه) این اداره طی نظریه دیگری در این رابطه اعلام داشته است: «... اما اگر فعل ارتكابی دارای عناوین متعدد کیفری باشد از آنجا که تعیین دو مجازات برای یک عمل با موازین قضایی سازگار نبوده و مخالف عدالت کیفری است متهم در مرجعی محاکمه می‌شود که صلاحیت رسیدگی به شدیدترین وصف قضایی عمل ارتكابی را داراست و در صورت تساوی وصف کیفری با توجه به عام بودن صلاحیت مراجع دادگستری رسیدگی به عمل ارتكابی در صلاحیت این مرجع خواهد بود» نظریه شماره ۷/۱۱۰۲ مورخه ۱۳۸۱/۹/۲.

۲. در جرایم تعزیری در تعدد معنوی طبق ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی، مجازات اشد داده می‌شود و به موجب تبصره ماده ۴۷ همان قانون در حدود و در قصاص و دیات در خصوص مورد باید به قانون حاکم به موضوع مراجعه شود؛ از قبیل موضوع ماده ۸۲ قانون مذکور که مجازات مرتکب آن قتل است و قانونگذار بین جوان و غیرجوان و محض و غیرمحض تفاوتی قایل نشده است و بند الف ماده ۸۲ قانون مجازات اسلامی نیز مربوط به زنا با محارم نسبی است، در نتیجه مجازات زن محصنه‌ای که با محارم زنا کرده است، قتل است نه رجم. (مجموعه نشست‌های قضایی - مسائل قانون مجازات اسلامی (۱) - صفحه ۱۵۴)

۳. اگر خواسته خواهان در دادخواست بدوی وجه نقد باشد و در موعد قانونی هم از طرف او تغییری در

خواهان در توصیف خواسته مقتدر است، اما چنین اقتداری در دادرسی‌های جزایی راه ندارد. آن کس که از وقوع جرمی مطلع می‌شود و به حکم وظیفه قانونی^۱ یا اجتماعی دادستان را مطلع می‌کند (اعلام‌کننده جرم) در توصیف جرم نقشی ندارد. اما شاکی یا مدعی خصوصی در توصیف جرم از موقعیت برتری برخوردار است، او کسی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان شده است و یا حقی از قبیل قصاص پیدا نموده و آن را مطالبه می‌کند.^۲

وی می‌تواند با ارائه دلایل و مدارک دادستان را در تعقیب متهم یاری نموده و حق حضور در جلسات تحقیق و محاکمات را داشته باشد، هم‌چنین می‌تواند وکیل اختیار نموده، خواستار توقیف اموال متهم شده و به آراء و تصمیمات صادره اعتراض نماید. گاهی نقش شاکی خصوصی آن قدر پررنگ می‌شود که عنوان «اتهام» از «نوع حق و موقعیت حقوقی» وی تبعیت می‌کند. به عنوان مثال اگر مال امانی بدون اجاره مالک به فروش رود عنوان مجرمانه فروشنده و مجازات آن با توجه به اینکه «شاکی کیست» متفاوت می‌شود. اگر شاکی خصوصی مالک مال امانی باشد، در این صورت عمل ارتكابی واجد دو عنوان خیانت در امانت و انتقال مال غیر است که با عنایت به ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی مجازات

خواسته داده نشده باشد، صدور حکم به تأدیه جنس برخلاف اصول خواهد بود. حکم شماره ۲۳۱ - ۲۲/۸/۲۳ شعبه ۶ دیوانعالی کشور، متین، احمد، مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، ص ۳۳۳. «اگر خواهان مبلغی وجه نقد به عنوان خسارت وارده بر عین مستأجره (حمام) که در دست خواننده بود مطالبه نماید صدور حکم مبنی بر اینکه خواننده بایستی ابنیه و آلات از بین رفته را تجدید نماید برخلاف تقاضای خواهان و بی‌مورد است...» حکم شماره ۳۳۶ - ۲۶/۱/۲۶ شعبه ۳ دیوانعالی کشور - همان.

۱. ماده ۲۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۸ بیان می‌دارد: مقامات و اشخاص رسمی موظفند به هنگام برخورد با امر جزایی در حوزه کاری خود مراتب را به رئیس حوزه قضایی یا معاون وی اطلاع دهند.

۲. ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری سابق (اصلاحی ۱۳۳۵) بین عناوین شاکی و مدعی خصوصی قائل به تفاوت شده بود و در این خصوص بیان می‌داشت: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان می‌شود و به تبع ادعای دادستان مطالبه ضرر و زیان می‌کند مدعی خصوصی است و مادام که دادخواست ضرر و زیان تسلیم نکرده شاکی خصوصی نامیده می‌شود...»

این ترتیب به موجب ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ دگرگون شد و تفاوت بین مفاهیم فوق از بین رفت. این ماده بیان می‌دارد: «شخصی که از وقوع جرمی متحمل ضرر و زیان شده یا حقی از قبیل قصاص و قوف پیدا کرده و آن را مطالبه می‌کند مدعی خصوصی و شاکی نامیده می‌شود...»

جرم اشد (انتقال مال غیر) تعیین می‌گردد، اما اگر شاکی خصوصی خریدار مال غیر باشد. از آنجا که از نظر ارتکاب خیانت در امانت خریدار مالک یا ذی‌نفع نیست عنوان شکایت شاکی صرفاً بزه انتقال مال غیر خواهد بود.^۱

حال سخن در این جاست که در غیر از چنین موارد نادری آیا عنوان شکایت شاکی این الزام را ایجاد می‌کند که قاضی تحقیق صرفاً در محدوده جرم اعلامی رسیدگی و اتخاذ تصمیم نماید؟ و یا می‌تواند با توصیف جرم عنوان دیگری را برگزیده و متهم را به آن عنوان تحت تعقیب و محاکمه قرار دهد؟

اولیاء دم مقتولی که به عنوان قتل عمد شکایت نموده و تقاضای قصاص متهم را می‌نمایند و یا فریب خورده‌ای که به استناد دهها فقره چک بلامحل به عنوان کلاهبرداری شکایت و تقاضای مجازات متهم را می‌نمایند^۲، مرجع قضایی را با این سؤال مواجه می‌سازد که آیا رسیدگی در محدوده اعلامی ادامه می‌یابد؟ و یا عدول از این عناوین جایز است؟

پاسخ به این سؤالات و سؤالات مشابه دیگر فرع بر شناخت دقیق از تقسیم‌بندی جرایم به عمومی و خصوصی است^۳، در جرایم عمومی، دادستان رأساً امر تعقیب را آغاز می‌کند و

۱. رویه قضایی به شکلی نه چندان واضح تمایل خود را برای توجه به عنوان نوع قتل اعلامی توسط شاکی و حمایت از حقوق وی را در این رابطه اعلام داشته است. رأی شماره ۶۲۱ مورخه ۱۳۷۶/۹/۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در این رابطه بیان می‌دارد:

«برحسب اطلاق قسمت الف بند ۲ ماده ۲۶ ناظر به ذیل ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در مورد اعلام وقوع قتل عمدی، چنانچه دادگاه بدوی، قتل را غیرعمد تشخیص دهد و حکم محکومیت براین اساس صادر گردد، تشخیص دادگاه مسقط حق تجدیدنظر خواهی شاکی خصوصی از جهت ادعای عمدی بودن قتل نمی‌باشد و مرجع رسیدگی تجدیدنظر در این مورد با توجه به ماده ۲۱ قانون مرقوم، دیوانعالی کشور خواهد بود. بنابر مراتب، رأی شعبه نوزدهم دیوان که با این نظر مطابقت دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌شود. این رأی بر طبق ماده واحده قانون مربوط به وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای شعب دیوانعالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد.»

۲. برای مطالعه نظرات مختلف در خصوص اینکه عمل صادر کننده چک مشمول عنوان کلاهبرداری قرار می‌گیرد یا خیر؟ مراجعه نمایید به: غلامرضا کامیار، مجموعه محشای قانون صدور چک، ص ۸۸.

۳. ماده ۷۲۷ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: «جرائم مندرج در مواد ۵۵۹، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۴، ۵۶۶ قسمت اخیر ماده ۵۹۶، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۳۳، ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۴۸، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۷۹، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰ جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود و در صورتی که شاکی خصوصی گذشت نماید دادگاه می‌تواند در مجازات مرتکب تخفیف دهد و

شکایت و عدم شکایت شاکی خصوصی بی‌تأثیر است.

در جرایم دسته اخیر (خصوصی)، شاکی به صراحت خواستار رسیدگی به جرمی می‌شود که آن جرم باعث ضرر وی شده است.^۱ بدیهی است اگر شاکی خواستار تعقیب متهم به عنوان دیگری شود، گویی اعلام‌کننده‌ای است که هنوز متصف به وصف شاکی خصوصی نشده است. به این ترتیب در مثال‌های پیش گفته مرجع رسیدگی صرفاً در محدوده جرایم کلاهبرداری و قتل عمدی حق تصمیم‌گیری داشته و چون هنوز شکایت شاکی خصوصی در جرایم چک بلامحل و قتل غیرعمد مطرح نشده است، اتخاذ تصمیم در مورد دو جرم اخیر نادرست است. به عبارت دیگر آنگاه که قانونگذار برخی از جرایم را جرم خصوصی می‌نامد، به دلیل برتری حق فردی نسبت به جنبه عمومی است که بر این مبنای بدون خواست صریح صاحب حق، تعقیب آغاز نمی‌شود. همان‌گونه که در شناخت صاحب حق حساسیت به کار می‌رود، برای بیان موضوع حق نیز چنین حساسیتی ضروری است. اما در مقابل این نظریه، عقیده دیگری قابل طرح است. بلی، آغاز تعقیب در جرایم خصوصی منوط به طرح شکایت شاکی است اما مقصود از شکایت عرض حال شاکی است که به وسیله آن واقعه را بیان نموده و خواستار مجازات و احیاناً جبران خسارت می‌شود.

در اینجا بیان عنوان اتهام یا عدم آن موجب تکلیف نیست و محدودیت ایجاد نمی‌کند.

به نظر می‌رسد قیاس دادرسی‌های جزایی با حقوقی نادرست است. کلیه جرایم دارای جنبه الهی هستند و نباید سرنوشت دعوی جزایی را به دست شاکی سپرد. در اینجا مقصود

یا با رعایت موازین شرعی از تعقیب مجرم صرف‌نظر نماید.» ماده ۴ قانون دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بیان می‌دارد: «جرایم از جهت اقامه و تعقیب دعوا به سه دسته به شرح ذیل تقسیم می‌شود:

- جرایمی که تعقیب آنها به عهده رئیس حوزه قضایی است چه شاکی خصوصی شکایت کرده یا نکرده باشد رئیس حوزه قضایی می‌تواند این وظیفه را به یکی از معاونان خود تفویض کند.

- جرایم که با شکایت شاکی تعقیب می‌شود و با گذشت وی تعقیب موقوف نخواهد شد.

- جرایمی که با شکایت شاکی تعقیب می‌شود و با گذشت وی تعقیب موقوف خواهد شد.»

۱. ماده ۶۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بیان می‌دارد: «... در شکوائیه موارد زیر باید قید شود: الف)..... ب) موضوع شکایت و ذکر تاریخ و محل وقوع جرم...» مقصود از موضوع شکایت یعنی واقعه مجرمانه‌ای که مقصود شاکی است و به آن عنوان خواستار تعقیب و مجازات متهم می‌شود.

بیان واقعه است نه تعیین قاعده. تشخیص قاعده اساس کار قضایی است که برعهده دادگاه می‌باشد. بنابراین صرف بیان موضوع، شکایت محسوب می‌شود و دادگاه در توصیف جرم مختار است.

د) نقش بازپرس و دادستان در توصیف جرم

دعوای جزایی از ابتدای تا انتها پنج مرحله: کشف، تعقیب، تحقیق، دادرسی و اجرای حکم را طی می‌کند. در مراحل گوناگون مقامات متعددی عهده‌دار رسیدگی به موضوع هستند. متعاقب کشف جرم دادستان متهم را تحت تعقیب قرار می‌دهد، و بازپرس در کمال بی‌طرفی در جمع‌آوری دلایل له و علیه متهم اقدام می‌کند و متولی امر تحقیق است. در ادامه، دادگاه دادرسی نموده و در نهایت دادرسی حکم را اجرا می‌کند.

چنین ترتیبی با اجرای قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب سال ۱۳۷۳ در هم ریخت و برای مدت زمان تقریبی هشت سال دادرسی از نظام قضایی ایران حذف و مجدداً در سال ۱۳۸۱ اعاده و در حال حاضر با قانونی بسیار ناقص افتان و خیزان ادامه حیات می‌دهد. در دادرسی قضات مختلفی عهده‌دار رسیدگی به موضوع هستند. تعدد قضات در مراحل مختلف حقوق فردی را تضمین می‌کند و اشتباه را به حداقل کاهش می‌دهد. وجود اختلاف بین مقامات دادرسی در توصیف جرم چهره‌های گوناگونی دارد.

گاهی دادیار عنوان را برمی‌گزیند که دادستان با آن مخالف است. در این حالت تبعیت از عقیده دادستان^۱ الزامی است و اساساً فرض بروز اختلاف منتفی است، از سال ۱۳۵۲ این امکان فراهم شد که دادستان^۲ نیز متولی تحقیق برخی از جرایم شود و به این ترتیب

۱. ماده ۶۲ قانون اصول تشکیلات دادگستری بیان می‌داشت: «وکلاهی عمومی و معاونین از حیث اظهار عقیده و رأی تابع نظر مدعی العموم هستند و در موقع حضور در محکمه به نام مدعی العموم بیان عقیده می‌نمایند.»

«وظایفی را که دادیار به عنوان نمایندگی دادرسی و به نام دادستان انجام می‌دهد اصولاً و برحسب ظاهر از طرف او تلقی می‌شود و در حقیقت اقدامی است که از طرف دادرسی به عمل آمده...» حکم شماره ۲۹۴۵ - ۱۳۱۹/۸/۶ اصول قضایی دیوانعالی کشور - محمد بروجردی عبده، ص ۲۶۰.

۲. تبصره ۳ ماده ۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۵۲ بیان می‌داشت: «از تاریخ اجرای این قانون بازپرس (جز دادرسی دادگاه بخش مستقل که به جانشینی بازپرس انجام وظیفه می‌کند) به جرائمی رسیدگی می‌کند که محاکمه آنها راجع به دادگاه جنایی است (امور جنایی و جنبه‌هایی که به تبع امر اجرایی رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه جنایی است) و در غیر این موارد ارجاع پرونده به بازپرس مجاز

از دایره صلاحیت‌های بازپرس کاسته شد. این امر که در اصلاحات اخیر نیز به چشم می‌خورد^۱ قابل انتقاد است، زیرا بین دو مرحله تحقیق و تعقیب اجتماع حاصل شده و عملاً تعدد عقیده در جرایم مهم و غیرمهم متفاوت می‌شود. چه اینکه دادیاران تابع نظر دادستان بوده و حق مخالفت نداشته و حال آنکه در جرایم مهم‌تر بازپرس حق مخالفت داشته و در نتیجه جدال عقاید، و قضاوت دادگاه، عقیده صائب مشخص خواهد شد. به هر حال براساس بند ج قسمت ۳ ماده ۳ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ «در صورت حدوث اختلاف بین بازپرس و دادستان در خصوص نوع جرم، حل اختلاف با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود» بر این مبنا رفع اختلاف جرایمی که ذاتاً در صلاحیت دادگاه انقلاب است برعهده این مرجع و سایر جرایم در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی^۲ است.

در خصوص رفع اختلاف بین بازپرس و دادرسی نظامی حکم موضوع متفاوت است. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب سال ۱۳۷۸) ناظر به دادرسی نظامی نیست و این مرجع از شمول قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ و اصلاحیه سال ۱۳۸۱ خارج است.^۳

نیست. مع الوصف در صورت تغییر عنوان اتهام و یا صدور قرار منع یا موقوفی تعقیب نیست به اتهام جنایی که توأم با امر جنحه باشد، بازپرس نمی‌تواند از رسیدگی به اتهام جنحه امتناع نماید و به هر حال در صورت اختلاف نظر در باب صلاحیت موضوع این تبصره بازپرس طبق نظر دادستان به رسیدگی ادامه خواهد داد...».

۱. بند «و» ماده ۳ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ بیان می‌دارد:

«تحقیقات مقدماتی کلیه جرایم برعهده بازپرس می‌باشد در جرایمی که در صلاحیت رسیدگی دادگاه کیفری استان نیست دادستان نیز دارای کلیه وظایف و اختیاراتی است که برای بازپرس مقرر می‌باشد...» براساس تبصره ۱ الحاقی به ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ «رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی ابتدا در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد دادگاه مذکور «دادگاه کیفری استان» نامیده می‌شود...»

۲. ماده ۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۱۳۸۱ بیان می‌دارد: «هر حوزه قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند دادگاه‌های حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاه‌های جزایی فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند نمود...»

۳. تبصره ۲ (اصلاحی سال ۱۳۸۱) به قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱

بنابراین برای یافتن حکم موضوع باید به قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۰ مراجعه کرد. ماده ۳۸ این قانون در خصوص اختلاف نظر بین بازپرس و دادستان در مورد نوع جرم اعلام می‌دارد: «... در هر مورد بین مدعی‌العموم و مستنطق راجع به نوع جرم اختلاف باشد دوسیه برای انجام محاکمه به محکمه که مدعی‌العموم آن را صالح می‌داند رجوع خواهد شد.»

از لحن عبارات و توجه به صدر ماده مذکور می‌توان به این عقیده دست یافت که نظر دادستان متبع بوده و براساس شخص دادستان پرونده به دادگاه صالح ارجاع می‌گردد. اداره حقوقی قوه قضاییه در قسمت اخیر نظریه شماره ۷/۶۲۳۲ مورخه ۱۳۶۸/۲/۱۲^۱ در این خصوص بیان داشته است: «تعیین عنوان جرم با مرجع حل اختلاف نیست.»

ه) نقش دادگاه در توصیف جرم

پس از آنکه تحقیقات مقدماتی خاتمه یافت و عقیده بر مجرمیت بود، قرار مجرمیت صادر و کیفرخواست تنظیم می‌گردد. کیفرخواست ادعای نامه دادستان است که بر آن مبنا خواستار صدور حکم محکومیت می‌گردد.

اگرچه در متن کیفرخواست نوع اتهام و دلایل آن ذکر می‌شود اما این امکان وجود دارد که دادگاه اعتقادی به عنوان اعلامی دادسرا نداشته و عمل متهم را با عنوان جزایی دیگر منطبق بداند به عنوان مثال کیفرخواست بر مبنای بزه جعل و استفاده از سند مجعول صادر می‌شود اما دادگاه عمل مرتکب را کلاهبرداری می‌داند.

این نحو تشخیص که متضمن عدول از کیفرخواست است نوعی از توصیف جرم تلقی می‌شود که پیرامون آن وحدت نظر وجود ندارد.

از یکسو ذکر نوع اتهام و دلایل آن و مواد قانونی مورد استناد در متن کیفرخواست این

بیان می‌دارد:

«رسیدگی به جرایم داخل در صلاحیت دادگاه‌های نظامی از شمول این قانون خارج است و در دادسرا و دادگاه نظامی انجام می‌شود.»

۱. غلامرضا شهری، ستوده چهرمی، سروش، نظرات اداره حقوقی قوه قضاییه در زمینه مسائل کیفری، ج ۱، ص ۴۵ اگر اختلاف بین دادستان و بازپرس نسبت به نوع جرم باشد پرونده با کیفرخواست به دادگاهی فرستاده می‌شود که دادستان صالح تشخیص دهد (غلامرضا ضرابی، آیین دادرسی کیفری، ص ۱۳۰).

موضوع را القای می‌کند که دادگاه صرفاً در چهارچوب کیفرخواست به موضوع رسیدگی نموده و اساساً حق عدول از آن را ندارد. چه اینکه احتمال دارد دلایل اتهام بزه مورد نظر دادگاه با بزه مذکور در کیفرخواست متفاوت بوده و عملاً جمع‌آوری دلایلی که به نفع متهم بوده است، مغفول مانده باشد. علاوه بر این در مورد جرایمی که براساس شکایت شاکی خصوصی رسیدگی آغاز شده است، ممکن است توصیف دادگاه موجب انقلاب عنوان عمومی به خصوصی گردیده و عملاً بدون شکایت شاکی به جرم خصوصی رسیدگی شود. ماده ۱ اصلاحی مواد الحاقیه به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۱۲/۷/۱۲ در این رابطه بیان می‌داشت: «اقامه دعوی جزایی از طرف دادستان دادگاه را در حدود صلاحیت خود مکلف به رسیدگی و صدور حکم به همان جرم‌هایی می‌کند که در کیفرخواست قید شده و خارج از آن حق رسیدگی ندارد».

اداره حقوقی قوه قضاییه نیز با تکیه بر این ماده طی نظریه مشورتی شماره ۷/۱۴۸۱ مورخه ۱۳۶۴/۴/۱۷ بیان داشته است: «برابر ماده یک مواد الحاقیه به قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه مکلف است به جرم‌هایی رسیدگی کند که در کیفرخواست دادرسی قید شده است و این ماده نه تاکنون لغو شده و نه از طرف شورای نگهبان مغایرت آن با شرع اعلام شده است. بنابراین اگر دادگاه برابر شق ۴ از ماده ۲۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری شروع به رسیدگی به جرم جزایی نماید، باید مقررات ماده یک الحاقی را رعایت کند و خارج از کیفرخواست وارد رسیدگی نشود.»

در مقابل این عقیده می‌توان گفت:

دادسرا صرفاً دلایل اتهام را جمع‌آوری و طریق دادرسی را هموار می‌کند اما برای دادگاه محدودیت ایجاد نمی‌کند. مهم‌ترین مرحله رسیدگی به دعوی جزایی که تطبیق واقع با قانون است توسط دادگاه صورت می‌پذیرد و اساساً دلیلی که دادگاه را به تبعیت از کیفرخواست ملزم نماید وجود ندارد. ماده ۱ اصلاحی مواد الحاقیه به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۱۲/۷/۱۲ نیز به موجب ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ نسخ شده و قابلیت اجرا ندارد.^۱

۱. ماده ۳۰۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بیان می‌دارد:

مضافاً به اینکه براساس بند ح ماده ۳ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ مرجع رسیدگی به اختلاف دادستان و بازپرس در مورد نوع جرم دادگاه است و طبعاً موردی ندارد که اختیار دادگاه به حدوث اختلاف منحصر شود. می‌توان با تفسیر موسع این ماده دادگاه را مجاز به توصیف جرم دانست. به عقیده ما نظریه اول با سوابق تاریخی و مبانی آیین دادرسی کیفری سازگارتر است، ضمن اینکه در خصوص دادگاه‌های نظامی نیز قانون آیین دادرسی کیفری با اصلاحات بعدی قابلیت اجرایی داشته و می‌تواند ملاک عمل قرار گیرد.

(و) توصیف جرم و اعتبار امر مختوم کیفری


غایت مطلوب این است که شیوه‌ای برگزیده شود که نتیجه دادرسی همیشه با حقیقت موافق باشد و لازمه منطقی حفظ حقوق فردی این است که همواره راه تجدیدنظر از آراء نادرست باز باشد، ولی چون عقل سلیم حکم می‌کند که منافع عموم بر حقوق خصوصی افراد رجحان داده شود، علاوه بر این چون امکان اشتباه دادرسی دوم نیز وجود دارد، برای رسیدگی به هر دعوایی، پایانی معین شده و پس از قطعیت حکم طرح مجدد آن ممنوع گردیده است.^۱

چنین قاعده‌ای که از آن به اعتبار امر مختومه یاد می‌شود، در نظام دادرسی ایران به شدت متزلزل گردیده است^۲ و با کمال تعجب قانونگذار عهده‌دار ویرانی این نهاد دیرینه

«از تاریخ لازم‌الاجرای شدن این قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب فقط براساس این قانون عمل نموده و قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی آن و همچنین کلیه قوانین و مقررات مغایر با این قانون نسبت به دادگاه‌های عمومی و انقلاب لغو می‌گردد...»

۱. دکتر ناصر کاتوزیان، اعتبار قضیه محکوم بها در امور مدنی، ص ۱.

۲. تبصره ۲ ماده ۱۴ قانون اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ بیان می‌دارد:

درخواست تجدیدنظر نسبت به آراء قطعی مذکور در این ماده اعم از اینکه رأی در مرحله نخستین  صادر شده و به علت انقضای مهلت تجدیدنظرخواهی قطعی شده باشد یا قانوناً قطعی شده یا از مرجع تجدیدنظر صادر گردیده باشد باید ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی به شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور که «شعبه تشخیص» نامیده می‌شود تقدیم گردد. شعبه تشخیص از پنج نفر از قضات دیوان مذکور به انتخاب رئیس قوه قضاییه تشکیل می‌شود.

در صورتی که شعبه تشخیص وجود خلاف بین را احراز نماید رأی را نقض و رأی مقتضی صادر می‌نماید. چنانچه وجود خلاف بین را احراز نکند قرار رد درخواست تجدیدنظر خواهی را صادر خواهد نمود. تصمیمات

شده است. شاید برای توجیه این اقدام به برتری عدالت «نظم» استناد شود. این توجیه ناصواب است. چه اینکه نهاد اعاده دادرسی^۱ طریقی برای پیوند نظم و عدالت است و نمی‌توان در مقام تعارض حقوق فردی و اجتماعی حق اخیر را فدای حق اول نمود.

به هر حال قانونگذار اعتبار امر مختومه را به عنوان یکی از جهات صدور قرار موقوفی تعقیب پذیرفته است^۱ اما ارکان و شرایط آن را تبیین نکرده است. رویه قضایی و دکتربین در طول سال‌ها بر وحدت سه عنصر: اصحاب دعوا، سبب و موضوع برای تحقیق امر مختوم تأکید نموده است. حال باید دید اعتبار امر مختوم در توصیف جرم چه موقعیتی خواهد داشت. سخن در این جاست که اگر دادرسی عمل متهم را با عنوان جزایی خاص منطبق دانست و براساس آن تصمیم گرفت، آیا می‌توان مجدداً متهم را به ارتکاب همان عمل اما با عنوان دیگری تحت تعقیب و مجازات قرار داد؟

به عنوان مثال فردی به اتهام فروش مال غیر تحت تعقیب قرار می‌گیرد، علی‌رغم صدور کیفرخواست در دادگاه تبرئه می‌شود، این بار شاکی به عنوان کلاهبرداری شکایت

یاد شده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض می‌باشد. مگر آنکه رئیس قوه قضاییه در هر زمان و به هر طریقی رأی صادره را خلاف بین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.

۱. ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ بیان می‌دارد: موارد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاهها اعم از اینکه حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نشده باشد، به قرار زیر است:

الف) در صورتی که چند نفر به اتهام ارتکاب جرمی محکوم شوند و ارتکاب جرم به گونه‌ای است که نمی‌تواند بیش از یک مرتکب داشته باشد.

ب) در صورتی که شخصی به علت انتساب جرمی محکومیت یافته و فرد دیگری نیز به موجب حکمی از مرجع قضایی دیگر به علت انتساب همان جرم محکوم شده باشد به طوری که از تعارض و تضاد مفاد دو حکم صادره بی‌گناهی یکی از آن دو نفر محکوم احراز شود.

ج) جعلی بودن اسناد یا خلاف واقع بودن شهادت گواهان که مبنای حکم صادر شده بوده است، ثابت گردد.

د) در صورتی که پس از صدور حکم قطعی، واقعه جدیدی حادث یا ظاهر شود یا دلایل جدیدی ارائه شود که موجب اثبات بی‌گناهی محکوم علیه باشد.

ه) در صورتی که به علت اشتباه قاضی کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد.

و) در صورتی که قانون لاحق مبنی بر تخفیف مجازات نسبت به قانون سابق باشد که در این صورت پس از اعاده دادرسی مجازات جدید نباید از مجازات قبلی شدیدتر باشد.

جدیدی را طرح می‌نماید، و قاضی تحقیق را در طریق تردید قرار می‌دهد. عمده‌ترین دلیل در خصوص منع رسیدگی به دعوی ثانی شمول قاعده امر مختومه است، پرواضح است که عمل مرتکب یکبار مورد ارزیابی قرار گرفته و پیرامون آن اظهار نظر شده است، نظری که واجد اثر کشفی است، به این معنا که در عالم اعتبار متهم فقط همان عملی را مرتکب شده است که دادگاه عنوان جزایی آن را یافته است. عادلانه نیست که برای عمل واحد^۲ مرتکب، چندین بار مورد تعقیب و مجازات قرار گیرد. اینکه ماده ۴۶ قانون مجازات اسلامی در فرض تعدد اعتباری تعیین مجازات اشد را پیش‌بینی کرده است، به همین دلیل است. سابقه قانونگذاری نیز این عقیده را تقویت می‌کند.

ماده ۴۰۶ قانون اصول محاکمات جزایی در این رابطه بیان می‌داشت: «هرگاه کسی برائت خود را از تقصیر در محکمه حاصل کرد، دیگر هیچ کس در خصوص این تقصیر حق تعرض به او را ندارد»

اندک ابهامی که در این ماده وجود دارد مربوط به مفهوم تقصیر است اما آیین دادرسی فرانسه در ماده ۳۶۸ (قبل از اصلاحات ۱۹۹۸) به صراحت در این خصوص اعلام داشته

۱. بند ۵ ماده ۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸.
 ۲. عمل واحد ممکن است نتایج متعددی در پی داشته باشد که هر یک جرم مستقلی محسوب گردد. بمب‌گذاری که به قصد تخریب ساختمان دولتی اقدام به بمب‌گذاری می‌کند، ولی موجب کشته و زخمی شدن دهها نفر می‌شود، تحت عناوین متعدد جزایی قابل تعقیب و مجازات است. گاهی عمل واحد موجب لطمه به حقوق افراد متعدد می‌شود. هر یک از این افراد به عنوان مدعی خصوصی حق طرح شکایت خواهد داشت اما تأخیر یکی و اقدام دیگری بحث‌برانگیز است. به عنوان مثال فردی اقدام به فروش مال دیگری می‌کند، مالک مال تحت عنوان کلاهبرداری شکایت می‌کند و رأی محکومیت متهم دایر بر حبس، جزای نقدی و رد مال صادر می‌شود. این بار خریدار مال علیه متهم به همان اتهام طرح شکایت می‌کند. شاید گفته شود موضوع مشمول قاعده امر مختوم نیست، زیرا وحدت اصحاب دعوا موجود نمی‌باشد. چنین عقیده‌ای موجب می‌شود مرتکب برای یک عمل دو بار مجازات شود. در مقابل این عقیده می‌توان گفت: طرق گوناگونی برای اطلاع دادستان از وقوع جرم و شروع تعقیب وجود دارد، و طبعاً پس از آغاز رسیدگی و اتخاذ تصمیم مقتضی، موضوع مشمول اعتبار امر مختوم خواهد بود. چه اینکه ممکن است حتی شاکی خصوصی نیز طرح شکایت نکرده باشد اما عملیات مربوط به تعقیب متهم رأساً توسط دادرسی آغاز گردیده باشد. بنابراین چون در مثال پیش گفته یکبار متهم مورد تعقیب و مجازات قرار گرفته است، تعقیب مجدد و مجازات وی توجیه قانونی ندارد.

است: «فردی که قانوناً تبرئه شده به همان واقعه حتی اگر وصف دیگری هم داشته باشد قابل تعقیب نمی‌باشد».

می‌توان با وضع چنین قوانین صریح و واضح از تعرض به حقوق افراد جلوگیری نمود. به هر حال به عقیده نگارنده موضوع قابلیت تفصیل بیشتری دارد.

به این نحو که باید بین تصمیمات دادسرا و دادگاه قائل به تفاوت شد. تصمیمات نهایی دادسرا گاهی به صورت قرار منع تعقیب به دلیل عدم کفایت دلایل است (که این تصمیم ماهیتاً موضوعی است) در این حالت در صورت کشف دلایل جدید و موافقت دادستان، یک‌بار دیگر می‌توان متهم را به همان اتهام سابق تحت تعقیب قرار داد.^۱

پرواضح است که در این حالت می‌توان وصف کیفری را تغییر و به عنوان دیگری خواستار تعقیب متهم شد. به عنوان مثال در مورد متهمی که در خصوص تقصیر وی دایر بر اختلاس به دلیل عدم کفایت دلایل قرار منع تعقیب صادر شده است، می‌توان به عنوان تصرف غیرمجاز در اموال دولتی خواستار تعقیب و مجازات وی شد.

به همین ترتیب اگر توسط دادگاه قرار ترک تعقیب صادر شود، شاکی مجدداً می‌تواند به همان عنوان یا عنوان دیگری طرح شکایت نماید.^۲ گاهی صدور قرار منع تعقیب به دلیل

۱. بند ۳ از قسمت ن ماده ۳ اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ بیان می‌دارد: «... هرگاه به علت عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب متهم صادر و قطعی شده باشد دیگر نمی‌توان به همین اتهام او را تعقیب کرد، مگر بعد از کشف دلایل جدید که در این صورت فقط برای یک مرتبه می‌توان به درخواست دادستان وی را تعقیب نمود هرگاه دادگاه تعقیب مجدد متهم را تجویز کند بازپرس رسیدگی و قرار مقتضی صادر می‌نماید این امر مانع از رسیدگی به درخواست ضرر و زیان مدعی خصوصی نمی‌باشد».

«رویه سابق» مطابق ماده ۱۸۰ اصول محاکمات جزایی متهمی که به واسطه فقد دلیل کافی قرار منع تعقیب درباره‌اش صادر شده باشد، دیگر نمی‌توان او را تعقیب نمود مگر با اجازه محکمه استیناف آن هم در صورتی که دلیل کافی جدیدی کشف شود. ماده مزبور اساساً به تعقیب را در صورت وجود موجبات آن به طور مطلق اجازه داده و ممنوعیت طرح زائد بر یک نوبت از آن ماده و مواد دیگر قانون استفاده نمی‌شود (حکم شماره ۱۰۵۶ - ۱۳۱۷/۵/۵ - اصول قضایی دیوان عالی کشور - محمد بروجردی عبده - ص ۲۱۴)

۲. تبصره ۱ ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری بیان می‌دارد:

جرم نبودن عمل است. در این حالت موضوع مشمول قاعده امر مختوم کیفری است و امکان طرح مجدد موضوع وجود دارد.

و اما، در خصوص موارد صدور قرار موقوفی تعقیب در موارد (فوت متهم - گذشت شاکی - عفو - نسخ مجازات و مرور زمان) می‌توان گفت در مورد مرور زمان اگر دلایلی ارائه شود که عنوان جرم را از بازدارنده به حدود الهی تغییر دهد امکان تعقیب مجدد تحت عنوان جدید وجود دارد.^۱ و در سایر موارد به نظر می‌رسد امکان تعقیب و مجازات مجدد وجود ندارد. چه اینکه اگر مقصود قانونگذار خلاف این بود همچون قرار منع تعقیب به دلیل عدم کفایت به آن اشاره می‌کرد.

در مورد تصمیمات دادگاه نیز می‌توان به اعتبار امر مختومه پای‌بند بود و طرح مجدد موضوع را بی‌وجه دانست. شاید گفته شود وحدت سبب که یکی از شرایط تحقق قاعده موصوف است، به معنای اشتراک عناصر قانونی و مادی در اتهام جدید و جرم سابق است و چون چنین اشتراکی در توصیف جرم وجود ندارد، مانعی برای تعقیب مجدد نیست نمونه‌هایی که بر این مبنای ذکر می‌شود، تردید را دو چندان می‌کند. به عنوان مثال فردی به اتهام ایراد صدمه شدید بدنی تحت تعقیب و مجازات قرار می‌گیرد اما پس از مدتی مجنی علیه فوت می‌کند، در این حالت تمسک به قاعده اعتبار امر مختوم نادرست است، زیرا نتایج حاصل از عمل مرتکب در عنوان عنصر مادی جرم مؤثر است و تجاوز آثار عمل

« در صورت درخواست مدعی مبنی بر ترک محاکمه، دادگاه قرار ترک تعقیب صادر خواهد کرد. این امر مانع از طرح شکایت مجدد نمی‌باشد».

۱. حفظ قوانین و احکام الهی در نظام قضایی ایران از آنچنان اهمیتی برخوردار است که موجب شده رویه قضایی در این رابطه مرزهای اصلی قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها را درنوردد و قوانین مربوط به این موضوعات را عطف بماسبق نماید. رأی وحدت رویه شماره ۴۵ - ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ که در حکم قانون تلقی می‌شود، در این رابطه بیان می‌دارد: «ماده ۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ که مجازات و اقدامات تأمینی و تربیتی را بر طبق قانونی قرار داده که قبل از وقوع جرم وضع شده باشد منصرف از قوانین و احکام الهی از جمله راجع به قصاص می‌باشد که از صدر اسلام تشریح شده است. بنابراین رأی شعبه چهاردهم دیوان عالی کشور که حسب درخواست اولیای دم و به حکم آیه شریفه «ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب» بر این مبنا به قصاص صادر گردیده صحیح تشخیص می‌شود...» با این وصف به نظر می‌رسد تغییر عنوان مجازات بازدارنده به یکی از جرائم مربوط به حدود و حقوق الهی موجب جواز تجدید تعقیب می‌شود. چه اینکه «وصف مجازات بازدارنده» اساس صدور قرار موقوفی تعقیب است.

به نتیجه‌ای که مورد رسیدگی و امعان نظر دادگاه قرار نگرفته است، نمی‌تواند اثر اعتبار امر مختومه داشته باشد.^۱

اداره حقوقی قوه قضاییه در همین رابطه چنین اظهار نظر کرده است: «در جرایمی که نتایج و آثار عمل مرتکب از ارکان محقق جرم است حکم قطعی فقط در حدود نتایجی که ضمن رسیدگی دادگاه ملحوظ و قابل پیش‌بینی بوده اعتبار قضیه محکوم بها را دارد».

نتیجه

در طی سه دهه گذشته نظام دادرسی ایران دچار تحولات و اصلاحات زیادی شده است. متأسفانه در برخی موارد اصلاحات با شکست مواجه گردیده و رجعتی به گذشته صورت گرفته است. چنین روندی که افتان و خیزان ادامه دارد سبب بی‌توجهی نسبت به برخی از مسائل مهم آیین دادرسی مانند مسأله توصیف جرم شده است. موضوعی که مستقیماً به حقوق فردی اشخاص ارتباط داشته و آزادی ایشان را در بند تعبیرها و تفسیرهای متفاوت قرار می‌دهد.

شاید در آتیه در قانون جامع آیین دادرسی کیفری که با استمداد از بیش از هفتاد سال تجربه اجرای قانون آیین دادرسی کیفری تهیه می‌شود، موضوع توصیف جرم مورد توجه قرار گیرد.

در حال حاضر در این زمینه تحقیقات، اندک و پراکنده است، رویه قضایی شکل مشخصی به خود نگرفته و تشتت آرا موجب حیرت و سرگردانی شده است.

نگارنده این سطور کوشیده تا ضمن تبیین موضوع نظرات متفاوتی را که در ارتباط با موضوع توصیف جرم وجود دارد مطرح نموده و امیدوار باشد اولاً خلاً قانونی مربوط به این موضوع برطرف گردد؛ ثانیاً باب مباحثه و مناظره پیرامون موضوع گشوده شود، ثالثاً قضات منصف با تکیه بر اصول عادلانه کیفری به نحوی قانون را تفسیر نمایند که حقوق متقابل فردی و اجتماعی محافظت گردد.

۱. دکتر منوچهر خزایی، اعتبار امر مختوم در امور دعوی کیفری، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۲ - ۱۱، ص ۱۰۰.